

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« مسئله بطلان الانتقالات مع عدم القبض ومع وجود الدین) »
اینکه سؤال نمودید که آیا انتقالاتیکه در این زمان بعنوان مصالحه نوشته میشود با اسم یکی از ورثه و یا دیگری و در تصرف خود انتقال کننده میماند و بقبض کسی نمیدهد تا وقت وفات و حال آنکه انتقال کننده ورثه دیگر دارد و یا آنکه مدیون است این نحو مصالحه و انتقال صحیح است یا نه ؟ جواب در اینجا دو مسئله است یکی انتقال است بدون قبض دادن ملك انتقال شده و مصالحه شده بوارث و یا دیگری پس اولاً انتقال کردن و مصالحه نوشتن بدون قبض باعث لزوم انتقال و مصالحه نمیشود زیرا که

شرط لزوم انتقالات از هبه و مصالحه و اجاره و بیع قبض و اقباض است و قبض در بعضی شرط لزوم در بعض دیگر شرط صحت است پس کسیکه يك مصالحه نامه و یا انتقال بيك نفر مینویسد و بقبض او نمیدهد و در تصرف خودش همان ملك باقی میماند تا وقت وفات و بعد از فوت او سند انتقال بدست میآید و ظاهر میشود در این فرض همان انتقال و مصالحه نامه وصیت است و رجوع در آن جایز است برای انتقال کننده و مادام الحیات رجوع میکند و اگر رجوع نکرد و فوت شد ورثه همان انتقال را از ثلث او حساب میکنند و اگر وصیت دیگر نکرده باشد و اگر بقدر ثلث خود وصیت کرده باشد همان انتقال باطل میشود زیرا که وصیت ثانوی وصیت اولی را باطل میکند و هرگاه جمیع مال خود را انتقال بکند باطل تراست بصریح آیه **ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوماً محسوراً** یعنی جمیع مال خود را ب دیگران ندهی که فقیر میشوی و ایضاً اضرار بورثه است و آن نیز حرام است چنانکه در فقیه در حدیث ابن مغیره از حضرت امیر المؤمنین عليه السلام روایت کرده که **ما ابالی اضرارت بولدی اوسرقتهم ذلك المال** و در تهذیب از آنحضرت **اضررت بورثتی اوسرقتهم ذلك المال** و مفاد این دو حدیث آنست که اضرار بورثه و باولاد مثل دزدی کردن است از ایشان و اما مسئله دوم که انتقال است با وجود بودن دین در ذمه انتقال کننده پس قبل از قبض دادن معلوم شد که لازم نمیشود و بعد از قبض و اقباض در حرام بودن مصالحه و انتقال شکی نیست زیرا که این انتقالات سبب ضایع

کردن مال صاحب طلب است و باعث ندادن دین انتقال کننده است و خوردن مال غیر است و حبس نمودن حقوق مردمان است و در آیات شریفه نهی صریح و منع واضح از این فرموده چنانکه در سوره بقره میفرماید **و لا تاكولوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام لتاکولوا فریقاً من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون** و مفاد آیه اینست که مال یکدیگر را در میان خودتان با اسباب باطله نخورید و از جهت خوردن مال مردم با حیلها و اسباب حیل در دست نمودن بحکم رجوع نکنید تا آنکه با عانت حکام چیزی از مال مردمان بطریق معصیت کاری و حیلگری بخورید و حال آنکه خودتان میدانید که خوردن مال غیر حرام است و در سوره نساء فرموده **یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم** و حاصل آیه اینست که مال همدیگر را در بین خود با راههای باطل نخورید که حرام است و حلیه مال مردمان موقوف است بخريد و فروش بارضای طرفین و بدون رضای جانبین خوردن مال غیر حرام است پس کسیکه اموال و املاک خود را بیک نفر از اقوام و اولاد خود انتقال میکند و قبض او میدهد با وجود مدیون بودن خودش پس غرض او خوردن مال مردم است و ندادن طلب صاحب دین است با اسباب و حیلها و این دو آیه شریفه در نهی و منع این نحو حیلها وارد گردیده و مضمون این آیات در بطلان این انتقالات کفایت میکند و در احادیث صحیحه کثیره نیز نهی اکید و منع بلیغ صادر شده چنانکه در کافی و فقیه و تفسیر عیاشی و تهذیب و سرائر روایت کرده اند که از حضرت

صادق **علیه السلام** سؤال کردند از کسیکه در نزد او چیزی و مالی هست و همان مال را برای خود سرمایه میکند و حال آنکه آنکس مدیون است آیا آن مال را بعیال خودش خرج بکند و دین خود را بتأخیر بیندازد تا آنکه خداوند تعالی وسعت بدهد با و تا دین خود را اداء بکند تا آنکه آنحضرت فرمود قضا بکند دین خود را از آنچه در نزد او است و نخورد مال مردمان را مگر آنکه در نزد او آنقدر مال بوده باشد که حقوق مردمان را بایشان رد بکند بدرستی که خداوند تعالی میفرماید **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ** پس در این حدیث ندادن دین را در صورت مذکوره خوردن مال غیر بر باطل قرار داده و آیه شریفه را شاهد آورده و حکم فرموده که باید مدیون معاش و گذران خود را بصاحب طلب بدهد و اگر ندهد مال مردمان را بطریق باطل خورده است و در کافی و تهذیب فرموده در روایت عبدالغفار از آنحضرت است در کسی که مرده و دین دارد تا آنکه فرمود کسی که قصدش اداء امانت و دین مردمان نباشد پس او بمنزله دزد است و هم چنین است در زکوة و در مهر زنش و در کافی و فقیه و تهذیب از ابن رباط از آنحضرت است که اگر نیت مدیون قاصر شود از اداء دین خودش معاش او تنگ میشود بقدر قصور نیت او از اداء دین خود و در فقیه در حدیث ابی خدیجه آنحضرت فرمود هر که قرض بکند از کسی مالی را و در نیت او اداء کردن نباشد پس آن کس دزد عدوان کننده است و در کتب اربعه در حدیث ثمالی از حضرت باقر **علیه السلام** فرموده هر که حبس بکند حق یک نفر مسلم را و حال آنکه قدرت اداء آنرا دارد از این جهت که مبادا بدادن حق

مردم فقیر شود خداوند تعالی قادر تر است بر اینکه او را فقیر کند پس در این احادیث چقدر اهتمام در ادا کردن دین و در نیت اداء نمودن فرموده اند و بیان کرده اند که قصد اداء نکردن دین باعث فقر و فاقه و تنگی معاش و ضیق گذران میشود و نیت عدم اداء در مدیون مثل دزدی نمودن است و در احادیث صحیحه وارد شده که شخص مدیون اگر عبد خود را در زمان فوت خود آزاد بکند پس آن آزاد کردن باطل است مگر آنکه بقدر دین او مالی داشته باشد چنانکه در کتب اربعه در صحیحه جمیل از حضرت صادق علیه السلام است در کسیکه عبد خود را در نزد وفات آزاد کرده و حال آنکه مدیون بوده فرمود اگر قیمت آن عبد دو مقابل دین او شد آزاد کردن او جایز است و اگر کمتر شد و بقدر دین گردید جایز نیست و در فقیه و تهذیب در حدیث حلبی از آنحضرت در کسی که گفته باشد که هر گاه من فوت شدم عبد من آزاد است و حال آنکه او مدیون است پس آنحضرت فرمود اگر آنکس فوت شود و دین او احاطه نماید بقیمت عبدش عبد را میفروشند و دین را اداء میکنند و در کافی و تهذیب در حدیث ابن حجاج است که فوت شد کسیکه دوست عیسی بن موسی بود و دین زیاد داشته و چند نفر عبد داشت و آن عبدها را آزاد کرد در نزد وفاتش و حال آن که دین او از قیمت آنها زیاد تر بود و دو نفر قاضی در این مسئله اختلاف کردند پس آنحضرت فرمود آن عبدها را میفروشند و دین او را رد میکنند و عبدی که خودش آزاد کرده در اداء دین فروخته میشود و در فقیه و تهذیب در

حدیث ابن حمزه است که نوشت بآنحضرت که شخص مدیون چیزی وقف نموده و بعد از آن مرده و مال او بدیون او کافی نیست پس آنحضرت توقیع فرمود که وقف او را میفروشند و دین او را اداء میکنند پس وقتیکه وقف را و عبد آزاد شده را از جهت دین و قرض وقف کننده و آزاد کننده عبد بفروشند و دین را از قیمت آنها اداء بکنند با وجود آنکه آزاد کردن عبد و وقف نمودن از عبادات خوب و از حسنات مرغوب است پس حکم مصالحه و انتقال باولاد خود واضح خواهد شد و از حکم بر بطلان عتق و وقف در مقابل دین حکم انتقالات باطفال خود معلوم میشود **فاعتبروا یا اولی الابصار** و زمانیکه حسنات و خیرات مثل وقف و آزادی عبد در نظر صاحب شرع باطل شود و دین مقدم بآنها گردد یقیناً مصالحه و انتقال از جهت وجود دین باطل تر و بدتر خواهد شد علاوه بر احادیث و جوب نیت اداء در قرض فقر و فاقه و از جمیع اینها حکم مصالحه و انتقال باولاد با وجود دین در ذمه انتقال کننده واضح میشود که انتقالی که باعث عدم اداء دین گردد و مصالحه که سبب باقی بودن آن در ذمه شود باطل و حرام و خوردن مال صاحب دین است بر باطل و معلوم خواهد شد که نوشتن این نحو انتقال نامه و مصالحه حرام و شهادت بر آنها و حکم بصحت آنها در فرض علم بمدیون بودن انتقال کننده حرام است و سبب ضایع شدن حقوق طلبکار است و همینطور است در زکوة و مهریه زوجه چنانکه در حدیث عبدالغفار ذکر شد پس باید علماء بلاد از نوشتن این نحو انتقالات

اجتناب بکنند و سایر مؤمنین نیز اینها را مهر نکنند و شهادت نمایند
 و حکام شرع انور بصحت اینها حکم نفرمایند تا آنکه حق طلب کار ضایع
 نگردد و شخص مدیون مشغول الذمه نمرده باشد و اولاد مدیون همان
 مال را در محل خلاف شرع انور خرج نکنند و پدر خود را در اشتغال
 ذمه نگذارند و باعث فساد در بلاد و در میان عباد نشوند و موافق دستور العمل
 صاحب شرع مقدس رفتار نمایند اگر در خانه کس است يك حرف بس است .

حرره الاحقر الارومی عرب باغی الموسوی

« (دهم شعبان ۱۳۴۴) »